

داستان عارف و پادشاه

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

داستان های مثنوی

با نثر روان

مهدی سیاح زاده

## داستان عارف و پادشاه

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانۀ »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

شاه آن دان کو ز شاهی فارغ است

بی مه و خورشید، نور بازغ است

۱۴۶۹/۲

## داستان عارف و شاه

( دفتر دوم - از بیت ۱۴۶۵ )

یکی از پادشاهان به عارف وارسته ای گفت: چیزی از من بخواه. گفت: ای شاه از این گفتار شرم نداری؟ من چه از تو بخواهم که من دو بنده ی حقیر دارم که بر تو، با همه ی شاهی ات، حکومت می کنند. شاه پرسید: با آن که می دانم در این سخن به خطا رفته ای، به من بگو آن دو چیست؟ پاسخ داد: یکی خشم و دیگری شهوت.

گفت شاهی شیخ را اندر سُخُن:

چیزی از بخشش ز من درخواست کن

گفت: ای شه، شرم ناید مر تو را

که چنین گویی مرا، زین برتر آ

من دو بنده دارم و ایشان حقیر

و آن دو بر تو حاکمان اند و امیر

گفت شه: آن دو چه اند؟ آن زُکُت است

گفت: آن، یک خشم و دیگر، شهوت است

۱۴۶۵/۲

شرح مختصر

این داستان پس از سه بیت از آغاز داستان (خواجه و محبت لقمان) آمده است. آنجا مولوی در مورد آزادگی لقمان گفت که او به ظاهر بنده، اما در واقع آقا و سرور بود و از قید هوی و هوس آزاد و رها شده:

ز آن که لقمان گر چه بنده زاد بود

خواجه بود و، از هوا آزاد بود

۱۴۶۴/۲

درست در این موقع، مولوی همین داستان را نقل می کند. و می گوید: آزاد بودن ظاهری، مهم نیست. زمانی انسان آزاد است که از درون خود آزاد باشد. نه مانند شاه که با همه ی اختیار و قدرت، بنده ی دو ارباب وجود خود است: خشم و شهوت.

شاه آن دان کو ز شاهی فارغ است

بی مه و خورشید، نور بازغ است<sup>۱</sup>

۱۴۶۹/۲

\*\*\*

<sup>۱</sup> - بازغ: روشن، درخشنده، تابان. شاه کسی است که از قید و بند شاهی رها شده باشد. چنین پادشاهی حتی بدون شکوه جلال ظاهری (انوار مه و خورشید)، درخشش و روشنائی خدایی دارد.